



زن بینا و شوی نابینا

پدیدآورده (ها) : پارسا نویسرکانی
ادبیات و زبانها :: گوه‌ر :: مرداد 1357 - شماره 65
از 371 تا 372

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/447783>

دانلود شده توسط : عمومی user2314
تاریخ دانلود : 15/04/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.





زن بینا و شوی نابینا

- گفت باشوی کور خود، آن زن،
- حیف دارم که نیستی ، بینا ،
- گفت بودی اگر توزیبا روی ،
- گرتوباشی زجمع زیبایان ،
- چشم داران ترا بجان بخرند ،
- که نه یابی زنی به حسن ، چومن .
- تا به بینی چگونه ام زیبا .
- می نکردی به کور هرگز شوی.
- پیشدستی کنند ، بینایان .
- زودتر زآنکه کورها به برند .

این به آن در

- گفت مردی به شیخ مکتب دار،
- بیم و باک از تو نیست ، طفلان را،
- شیخ بادی فکند در غبغب ،
- گر نه ترسند کودکان ، من هم ،
- که خرفت و زبونی اندر کار .
- هیچ ترس از تو نیست ایشان را.
- گفت عیبی ندارد این مطلب .
- هیچ از کودکان نمی ترسم .

حیله

- تاجری ، ذم حیله را چوشنفت ،
- جلدرو به کم است در بازار ،
- با کفایت شریک خود را گفت :
- لیک جلد بیره بود بسیار .

الحق لمن غلب

- باش ، چون بازجره خون آشام،
- باتوانا ، ادب کنند همه !
- علم اخلاق ، باهمه عنوان ،
- زورمندان که زورشان اقواست،
- تا که هم کام یابی و هم نام .
- ناتوان را ، لگد زنند همه !
- شدهش الحق لمن غلب برهان .
- همه جا ، حق بجانب آنهاست .

• آقای عبدالرحمن پارسا نویسرکائی ، مشاور دانشگاه ملی ایران، از شاعران و نویسندگان

نامدار معاصر .

اوج و حضيض عشق

عشق مردوزن اوج چون گیرد ،
پس از آن ، عشق اوفتد از اوج ،
دیده باشی ، چومه رسد به کمال ،
صورت ازدواج بپذیرد .
می نیابی در آن نه جوش و نه موج !
پس از آن ، روی می نهده به زوال .

نان خوردن از موی کوتاه و موی بلند

حاکم شرع گفت با درویش :
نه همین بایدت که شارب زد ،
گفت بگذار تا که نان بخوریم ،
تو هم ، از راه موی ، نان جوئی ،
هست مقصدیک و دوره در پیش ،
هست موی سبیلت از حدیش .
حکم شرع است و بایدت زدحد .
حدنگهدار تا که نان بخوریم ،
نانمان بسته است باموئی !
من بدین شارب و تو با آن ریش .

این دغل دوستان

گفت بازیرکی ، سخن چینی ،
جمعی اندر کمین که ، ناگهان ،
از فلان دشمنت حذر باید ،
گفت باکم ، زدشمنان نبود ،
دشمنانم نه ترک و تاجیکند ،
این دغل دوستان که گردمنند ،
دزدوغارتگرند و اهل ستیز ،
سودخود درزیان من خواهند ،
بخلافم اگر کسی برخاست ،
گردغل بازو گر خطا کارند ،
پیش از دفع دشمنان ، به نبرد ،
که زیان از مخالفان بینی .
سرنگونت کنند و سرگردان !
که از اوفتنه و خطر زاید .
خصم را پیش من ، توان نبود .
دشمنم ، دوستان نزدیکند .
کاسه لیسان مغرض و لجنند .
نام من را کنند دست آویز .
خود مرا بهر خویشتن خواهند !
حاصل زشت کاری اینهاست .
مردمان ، در حساب من آرند !
دفع این دوستان نباید کرد .

خشم و شهوت

خشم و شهوت دو دشمن بشرند ،
این دو آتش اگر شود خاموش ،
مایه فتنه و فساد و شرند .
اوفتد دیک زندگی از جوش .

نتیجه معکوس

آنچه از لاواز نعم گفتند ،
یعنی آنکس که ثروتش بیش است ،
لیک در ملک ما بود برعکس ،
هرچه سرمایه مان فزونی یافت ،
عقل و دولت قرین هم گفتند ،
خردش بیش و دوراندیش است .
هست درخور بخوانیش گر عکس .
خرد و عقلمان زبونی یافت .